

عروسی ناخوانده

امیر حسین جان تاجر فرش بودن پدرم، افتخار بزرگی بود که همیشه به آن می‌بالیدم، از وقتی خودم را شناختم در ناز و نعمت زندگی می‌کردم و هیچ سختی نبود که در برابرم قرار بگیرد، وقتی لب تری می‌کردم همه چیز آماده بود. هر چه بزرگ‌تر می‌شدم با پشتوانه مالی پدرم مغرور تر می‌شدم، دوستانه‌ها بودند، به خاطر پول‌هایی که خرج می‌کردم برای من احترام خاصی قائل بودند حتی مدیر و معلم‌ها هم به خاطر کمک‌های مالی پدرم به مدرسه بر خود خوبی با من داشتند و در یک فضای این چنینی به من حالت‌هایی دست داده بود که احساس می‌کردم تافته‌ای جدا یافته هستم. هیچ گاه احساس بی‌پولی نکرده بودم و همیشه به‌آرزو‌هایی که کوچک‌اما برای برخی دوست‌نیافتنی‌بود، رسیده بودم تا این که ۱۷ سالگی به دختری در محله مان علاقه مند شدم. زیبا خیلی مهربان بود، از نظر مالی نیز پدرش وضعیت خوبی داشت اما از نظر فرهنگی با ما تفاوت داشتند، هر دو یکدیگر را خیلی دوست داشتیم و پیغام‌هایی برای ازدواج در آینده بین ما رد و بدل شد. احساس می‌کردم تنها کسی که نمی‌توانم نزدش مغرور باشم همین زیباست خیلی ساده به من عشق می‌ورزید و اعتراف می‌کنم که برای او خیلی احترام قائل بودم. سه سالی از رابطه عاطفی ما می‌گذشت و من توانسته بودم به دانشگاه بروم، وقتی زیبا پیغام داد که وقت ازدواج رسیده است سریع پذیرفتم و ماجرا را با پدر و مادرم در میان گذاشتم، بر خلاف آن چه که تصور می‌کردم هر دو مخالف بودند، آن‌ها از خانواده زیبا برداشت خوبی نداشتند و پدرم قاطعانه خواست دور این دختر را خط بکشم. آن شب خیلی گریه کردم، می‌دانستم پدرم قاطع‌تر از آنی است که کوتاه‌باید همه مسائل به هم گره خورده بودند، باید یک مسیر را انتخاب می‌کردم، خیلی با خودم کلتجار رفتم و احساس کردم اگر سمت زیبا بروم از خانه رانده خواهم شد و چون پشتوانه‌ای ندارم نمی‌توانم روی پای خودم بایستم. فردای آن‌روز روی زنگ‌زدن به زیبا را نداشتم، تنها توانستم به او پیغام بفرستم که راه ما از یکدیگر جدا شده است و نمی‌توانیم با هم زندگی کنیم، زیبا باور نکرد و بارها به من زنگ زد و گریه کنان خواست تجدید نظر کنم. می‌دانستم دوستم دارد اما قاطعی‌مقابله با مشکلات بدون پدر را در خود نمی‌دیدم قربانی این ماجرا نه تنها زیبا بلکه قلب من نیز بود باید هر دو می‌پذیرفتم. زیبا در آخرین تماس از من خواست هر وقت احساس کردم کارم اشتباه بوده است سرافش برگردم اما این کارم دیر نباشد. اورفت و من تنها ماندم، دو سالی نگذشته بود که به دختر دیگری که اسمش مریم بود دل بستم، دختر خوبی بود اما نه به دلنشینی زیبا، چند مدتی با هم آشنا بودیم تا این که به پدرم گفتیم خودش را آماده رفتن به خواستگاری کند. همان برخورد اول کافی بود تا همه کاسه و کوزه‌ها بشکنند، باز بدآورده بودم، پدرم با پر خاشگری از من خواست سراغ دخترانی بروم که فرهنگ شان به ما بخورد، مانده بودم چه کنم؟! این دومین بار بود، می‌خواستم مقاومت کنم، ر و در روی پدرم ایستادم و قاطعانه گفتم که می‌خواهم به هر قیمتی شده است با مریم ازدواج کنم. آن شب اولین شبی بود که خارج از خانه ماندم، پدرم تهدیدم کرد از ارث محروم می‌کند و گفت تا از تصمیمم منصرف نشده‌ام حق رفتن به خانه را ندارم، بدشناسی ام این بود که مادرم پیاز داغ با مجرا را بیشتر می‌کرد. زیاد دوام نیاورد و م با گریه به خانه برگشتم، شب سختی بود، همه ناز و نعمت‌ها در حال از بین رفتن بودند، پدرم این بار با کلی منت پذیرفت تا من را ببخشد بعد خونسردانه گفت: توا اجازه داری تنها با دختری که من برای ازدواج انتخاب می‌کنم، عروسی کنی! خیلی بد بود و حاکمانه دستور داد، نمی‌دانستم اجازه دارد تا این حد در مسائل خصوصی‌ام دخالت کند، هر چه بود چنین فضایی را خودم ساخته بودم، پذیرفتم و با شرم‌ندگی از مریم نیز خدا حافظی کردم. یک روز وقتی به خانه رفتم دیدم یکی از دوستان قدیمی پدرم همراه همسر و بچه‌هایش مهمان ما هستند، چند دقیقه‌ای نبود که در جمع آن‌ها نشسته بودم، پدرم رو به من و دوستش کرد و در حالی که یک دختر جوان را به من نشان می‌داد، گفت: این دختر خانم عروسی آینده‌ماست، باورم نمی‌شد پدرم به این راحتی برای من تصمیم بگیرد، خواستم اعتراض کنم اما جرئت نداشتم، در یک چشم برهم زدن من و فاطمه سر سفره عقد نشسته بودیم. اصلا دل و دماغ نداشتم چند ساعت قبل از عروسی تنها جرئت کردم به مادرم بگویم که علاقه‌ای به این دختر ندارم و قسم خوردم در هر زمانی پدرم به‌ر حمت خدا بروم، من عروسی دلخواه او را اطلاق می‌دهم، با نغزین پدرم سر سفره عقد نشستیم و من و فاطمه از دواج کر دیم، وقتی پدرم اصرار کرد یک مراسم عروسی برای من برپا کند نپذیرفتم و کلی بهانه تراشی کردم، دو سال گذشته بود و من و فاطمه هنوز غریبه بودیم، او چند باری نزد مادرم گلايه کرده بود اما تا بعد از طلاقش به گوشم نرسید، از وقتی پدرم در بیمارستان به خاطر ایست قلبی از دنیا رفت دو ماهی نگذشته بود که مهر طلاق به شناسنامه‌ام خورد. همان طور که گفته بودم فاطمه را اطلاق داد و ام با این بار عطش بسیاری سراغ زیبا رفتم، اما همیشه بدبختی می‌آوردم، این بار فهمیدم که این دختر مهربان نه تنها ازدواج کرده بلکه مادرش هم شده است. همه کاخ‌های امیدواری‌ام فرو ریخت، شش سال از آن ماجرا های تلخ می‌گذرد و من هنوز تنها هستم، وقتی روبه‌روی آینده می‌بینم از خودم خجالت می‌کشم چون اگر تکیه گاهم قابلیت های خودم بود و به پول و رفاه پدرم تکیه نمی‌دادم به آرزوی از دست رفتن ام می‌رسیدم حتی اگر بی پول بودم با دنیایی از عشق زندگی می‌کردم اما حالا چی؟! بدون هیچ گونه تلاشی صاحب کلی ثروت بودم اما دریغ از یک خوشبختی واقعی!

رهایی قاتل زن آمریکایی از اعدام بارضایت اولیای دم جوان تهرانی تب دلار داشت



جوانی که یک زن آمریکایی را در دسیسه ای شیطانی به قتل رسانده بود از یک قدمی چوبه دار به زندگی بازگشت. حکم قصاص این پسر جوان که با همدستی دوستش زن آمریکایی را در تهران کشته بود در دیوان عالی کشور مهر تایید خورده بود.

جسد زن آمریکایی

رسیدگی به این پرونده از اوایل سال ۹۱ به دنبال پیدا شدن جسد یک زن در حاشیه جاده صباشر رباط کریم در دستور کار قرار گرفت. شواهد نشان می داد این زن توسط عاملان قتل در جای دیگری خفه شده است و آن‌ها برای رهایی از جنازه اش آن را به حاشیه جاده منتقل کرده اند. جسد زن ناشناس با دستور قضایی به پزشکی قانونی منتقل شد و با دستور بازپرس جنایی تیمی از پلیس وار دعمل شدند تا راز کشایی کنند.

ناپدید شدن زن آمریکایی

یک هفته از پیدا شدن جسد زن ناشناس نگذشته بود که یک مرد نگران و آشفته به پلیس آگاهی تهران رفت و از ناپدید شدن همسر آمریکایی اش به نام ترسا خبر داد. این مرد به پلیس گفت: ۳۵ سال قبل با همسرم در آمریکا آشنا شدم و بعد از این که او مسلمان شد با هم ازدواج کردیم. سه پسرمان در آمریکازندگی می‌کنند. من و همسرم که مدرس خصوصی زبان انگلیسی است برای زندگی به ایران آمدمیم. ترسا از ایران خوشش می‌آید به طوری که من برای سرزدن به فرزندانم به آمریکا رفتم و همسر م در ایران تنها ماند. هر روز تماس داشتیم تا این که او ناگهان ناپدید شد. مرتب با او تماس گرفتم اما جوابم را نمی‌داد تا به ایران باز نگشتم. من که نگران شده بودم از همسایه‌ها کمک خواستم. همسایه‌های گویند چندروز قبل او را سوار بر ماشینش دیده‌اند که از خانه خارج شده است اما از بازگشتنش هیچ اطلاعی ندارند.

شناسایی جسد ترسا

در حالی که نشانی‌هایی که این مرد از

روندر سیدگی به پرونده شبهه‌ای ایجاد شد، چون در مسلمان بودن قربانی شبهه وجود داشت قرار شد بررسی های لازم در این زمینه صورت گیرد تا مشخص شود امکان قصاص وجود دارد؟ در این میان همسر ترسا مدارکی به دادگاه ارائه داد که روشن شد این زن قبل از ازدواج با وی، مسلمان شده بود. با ارائه این مدار ک دو متهم پای میز محاکمه ایستادند.

حکم قصاص

قضات دادگاه پس از شنیدن دفاعیات دو پسر جوان، سیامک را به قصاص و اکبر را به جرم معاونت در قتل به ۱۵ سال زندان محکوم کردند. حکم صادر شده اما به خاطر برخی ایرادها در دیوان عالی کشور تایید نشد.

محاکمه دوباره

با نقض حکم در دیوان عالی کشور دو پسر جوان بار دیگر در شعبه دوم دادگاه کیفری یک استان تهران پای کشور مهر تایید خورد و قطعی شد. در حالی که سیامک در یک قدمی چوبه دار قرار داشت توانست با پرداخت دیه رضایت اولیای دم را جلب کند و از یک قدمی چوبه دار به زندگی برگردد. بنابر این گزارش؛ قرار است وی به زودی در دادگاه کیفری یک استان تهران از جنبه عمومی جرم محاکمه شود.

فرمان پژو ۲۰۶ ترسا نشست و من روی صندلی عقب ماشین نشستم. در بین راه اکبر جاقو کشید و ترسا شروع به داد و فریاد کرد. من از ترسم دهان او را گرفتم اما جان سپرد. باور کنید من قصد کشتن او را نداشتم و مرگ او یک اتفاق بود. اکبر نیز گفت: قبول دارم برای سرت ماشین ترسا به رویش جاقو کشیدم اما ضربه‌ای به او نزدم. ترسا می خواست با دستانی که در گچ بود بوق بزند تا عابران متوجه ماجرا شوند که سیامک دهان او را گرفت و موجب مرگ وی شد. وی ادامه داد: ما بلافاصله پول و طلاهای ترسا را برداشتیم و جنازه را از ماشین بیرون انداختیم. در پایان جلسه هیئت قضایی وارد شور شد و سیامک را به قصاص و اکبر را به ۱۵ سال زندان محکوم کرد.

رهایی از اعدام

حکم صادر شده پس از بررسی موشکافانه از سوی قضات دیوان عالی کشور مهر تایید خورد و قطعی شد. در حالی که سیامک در یک قدمی چوبه دار قرار داشت توانست با پرداخت دیه رضایت اولیای دم را جلب کند و از یک قدمی چوبه دار به زندگی برگردد. بنابر این گزارش؛ قرار است وی به زودی در دادگاه کیفری یک استان تهران از جنبه عمومی جرم محاکمه شود.

قرار مرگ مرد ثروتمند با ۲ آدمکش اسیدی



دو دزد وقتی دیدند مرد ثروتمند حاضر به باج دادن نیست او را به طرز وحشتناکی کشتند. عاملان جنایت جسد طعمه شان را با اسید از بین بردند غافل از این که رازشان فاش خواهد شد.

جسد اسیدی

ساعت ۲۳ ششم شهریور امسال اهالی منطقه اتوبان شهید محلاتی در تماس با ماموران کلانتری ۱۱۰ شهدا از پیدا شدن جسد متغفن شده ای خبر دادند و تیمی از ماموران برای بررسی های ابتدایی در محل حاضر شدند. ماموران در محل با جسد مردی ناشناس که تنها دست راست او سالم مانده و بقیه جسد متغفن شده بود روبه‌رو شدند و همین کافی بود تا تیمی از ماموران اداره ۱۰ پلیس آگاهی تهران همراه بازپرس ویژه قتل و تیم تشخیص هویت با حضور در صحنه جرم تحقیقات فنی را آغاز کنند. پس از بررسی های تکمیلی، جسد برای بررسی علت مرگ به پزشکی قانونی منتقل شد و ماموران در گام نخست تحقیقات خود را برای شناسایی جسد مرد آغاز کردند.

شناسایی جسد

کارآگاهان با یک پرونده پیچیده و معمایی روبه‌رو بودند که در این مرحله در فهرست افراد گم شده به جست وجو پرداختند و با یک پرونده جنایی که در آن مردی ۶۷ ساله گم شده بود روبه‌رو شدند. ماموران در ادامه مردی را که با مراجعه به پلیس از ناپدید شدن دوستش کامران خبر داده بود به اداره پلیس احضار کردند.

مرد جوان به ماموران گفت: کامران در منطقه یوسف آباد زندگی می‌کند و دو روز است که از او خبری ندارم با توجه به این که از وضعیت مالی خیلی خوبی برخوردار است همه اعضای خانواده اش در خارج از کشور زندگی می‌کنند و من به عنوان صمیمی ترین دوستش در ماجرای ناپدید شدنش اعلام شکایت کردم. آرش تصویر جسد پیدا شده را مشاهده کرد و از روی لباس موفق به شناسایی کامران شد و دوستان گره در راه پرونده به دست دوست صمیمی کامران باز شد. آرش به ماموران گفت: روز ۴ شهریور بود که کامران با من تماس گرفت و ادعا کرد ساعت هفت و نیم صبح وقتی از خانه خارج شده کیف دستی اش که مدارک شناسایی و چند برگ چک بانکی داخلش بود، از سوی

اعتراف به جنایت

اصغر ۲۶ ساله در اعترافاتش گفت: من به واسطه یکی از بستگان دورم که در بازار مغازه دار است با کامران آشنا شدم و پی بردم او از وضعیت مالی خوبی برخوردار است به همین دلیل با یکی از دوستانم به نام مجید نقشه سرقت از او را طراحی کردیم به همین خاطر از یکی دیگر از دوستان مان که شاهین نام دارد با پرداخت یک میلیون تومان خواستیم تا کیف کامران را سرقت کند. وی افزود: بعد از این که کیف به دست ما رسید با کامران قرار گذاشتیم و مجید سوار بر خودروی پژو ۲۰۶ به سراغ کامران رفت و پر سید که شما کیف را در کتان را گم کردید که مقتول تایید کرد و در ادامه ما او گفت منتظر باشید تا دوستم کیف‌تان را بیاورد، نیم ساعت او را تحت نظر داشتیم و متوجه شدیم شماره پلاک خودرو را برداشته است به همین دلیل تصمیم گرفتیم نقشه مان را عملی کنیم. اصغر ادامه داد: به سراغ کامران رفتیم و در بین راه او را به عنوان مسافر سوار خودرو کردیم و در خودرو شروع به درد دل کرد و از سرعت کیفش بر ایمان حرف زد که خودرو را بردارد نگه داشته و من از صندلی جلو به عقب رفتم و کنار کامران نشستم.

این مرد گفت: به کامران گفتم که کیف دستی و مدارکش در اختیار ماست و باید ۲۰۰ میلیون تومان پرداخت کنی تا آن‌ها را بازگردانیم که او مقاومت کرد و گفت: یک ریال هم به شما نمی‌دهم به همین خاطر او را به خانه ویلایی مجید بردیم و دوباره تهدیدش کردیم اما کامران مقاومت کرد و از آن جایی که شماره پلاک خودرو را برداشته بود با طعانی که تهیه کرده بودیم او را به قتل رساندیم. عامل جنایت گفت: پس از آن برای این که جسد شناسایی نشود، او را داخل یک سطل زباله انداختیم و اسیدی را که از قبل تهیه کرده بودیم روی صورت و بدن جسد ریختیم و سپس قصد داشتیم جسد را داخل فاضلاب بیندازیم اما نشد و جسد را همان جا رها کردیم. بنابر این گزارش، عاملان این جنایت به دستور بازپرس شعبه ۴ دادرسی امور جنایی تهران در اختیار کارآگاهان اداره ۱۰ پلیس آگاهی تهران قرار گرفتند و تحقیقات برای دستگیری دیگر متهم فراری این پرونده ادامه دارد.

بررسی حوادث

تحلیل کارشناس روابط نامتعارف

دکتر ابراهیم اندر خورا جامعه‌شناس و استاد دانشگاه برقراری ارتباط های نامتعارف در حوزه های مختلف معمولاً چندرکن اساسی را به خود اختصاص می‌دهد این رکن‌ها شامل فرستنده، گیرنده، موضوع پیام، کانال های ارتباطی و رمزگشایی است. ارتباط بین فردی با گرایش های جنسیتی به دلایل و عوامل مختلفی شکل می‌گیرد گاهی معانی کلمات به درستی اداننده و این افراد در قالب یک موضوع ظاهرا تعریف شده درگیر یک ارتباط کاملاً چالشی می‌شوند. ارتباط جنسیتی که می‌تواند دلایل مختلفی به همراه داشته باشد از جمله دوستی، ازدواج احساس شادمانی، اوقات فراغت، لذت و... هر کدام تعاریف خاص خود را دارد برای مثال یک فرد دچار اختلال دوقطبی در حالت شدیدایی خودشید اتمایل به ارتباط با جنس مخالف دارد. این گرایش یک اختلال روانی به شمار می‌رود که ممکن است آسیب‌های بی شماری را رقم بزند. برخی افراد نیز با ویژگی های شخصیتی مرتبط تمام تلاش خود را در یک ارتباط معطوف به تایید شدن قرار می‌دهند که این نیز چالش های هونلانی را در جامعه برای خودشان و دیگران رقم می‌زند. افرادی که شخصیت ضداجتماعی دارند به دلیل نوع گرایش به پر خاشگری و خشونت و ویژگی های مرتبط با مسائل روانی مربوط به خود دنبال انتقام گرفتن و آسیب رساندن به خودو دیگران هستند از این رو بسیار اهمیت دارد که بدانی ریشه یک اتفاق یک عامل روانی است یا یک عامل محیطی مانند شرایط اقتصادی. تربیت خانوادگی و ویژگی های اجتماعی و عوامل دیگر مانند عوامل جسمانی و فردی در این اتفاقات سهمیم است. به هر حال وقتی در خبرهای خوانیم که یک فرد برای رسیدن به فرد مورد علاقه اش اخلاق و قانون را زیرپای می‌گذارد دو دست به اقدامات و ارتباطات نامتعارف دور از شان اجتماع می‌زند می‌توان حدس زد که ضرب و شتم، خودکشی، دیگرکشی و... در جامعه رخ دهد. از این رو باید ابتدا ریشه این اتفاقات بررسی شود آن چه که اهمیت دارد توجه و تمرکز به این اصل مهم در زندگی است. آرامش، عشق و محبت سه عنصر اصلی تعیین کننده سلامت روان در حوزه های فردی و اجتماعی ارتباطی است که برای مقابله و پیشگیری از وقوع چنین جرایمی کمک کننده است. افزایش آگاهی فردی از طریق روش های مختلف می‌تواند تاثیرگذار باشد. زنان اغلب نمی‌توانند همزمان دلباخته و شیفته چند مرد باشند و اگر با این قبیل زنان روبه‌رو شوید باید آن‌ها را از لحاظ روانی و شخصیتی بررسی کنیم چون ممکن است یک اختلال روانی آن‌ها را تهدید می‌کند که به خیانت و روابط نامتعارف روی آورده‌اند. با توجه به کارکردهای اجتماعی کمک کننده است. افزایش آگاهی فردی از طریق روش شده و بررسی مسائل و مشکلات جنسیتی باید بپذیریم که کمبود آگاهی و دانش و نبود مهارت‌ها در حوزه خودشناسی سبب می‌شود زنان و مردان در حوزه های مختلف فردی، خانوادگی و اجتماعی درگیر چالش شوند. متأسفانه معنا و مفهوم خیانت در فرهنگ جامعه متغییر کرده است و همین مسئله سبب انحرافات خلقی، شخصیتی و رفتاری شده است و به همین دلیل است که شاهد طلاق رسمی و غیر رسمی مانند طلاق عاطفی هستیم.

این مرد در سایت همسر یابی کمین کرده بود

توطئه شوم «مرد لاچپری» برای زنان تهرانی



دندان پزشک قلابی سایت همسر یابی برای زنان مجرد تهرانی که دنبال شوهر بودند دسیسه پلیدی داشت. زنان جوان زمانی فهمیدند رودست خورده اند که مرد لاچپری رویاهای شان ناپدید شده بود.

روز ۱۱ تیر زن ۴۵ ساله ای با مراجعه به کلانتری ۱۰۱ تجریش ادعا کرد که او اخر خرداد امسال با مرد جوانی به نام ناصر که خودش را دندان پزشک و جراح فک معرفی کرده بود در فیسبوک آشنا شدم و به خاطر جایگاه شغلی و اجتماعی که داشت خیلی زود به او اعتماد کردم.

مرد جان به ماموران گفت: چند روز از آشنایی ما گذشت که ناصر با من تماس گرفت و ادعا کرد یکی از بستگانش که در شرکت نفت است قصد فروش امتیاز یک خانه به قیمت بسیار پایین را دارد و می‌تواند آن را برای من تهیه کند به همین خاطر با توجه به اعتمادی که به او داشتم خانه ام را در جنوب تهران در قیمت پایین تر از عرف بازار فروختم و در چند مرحله ۲۵۹ میلیون تومان را که دسترنج ۲۷ سال کارم بود به حسابش واریز کردم.

وی افزود: پس از چند ساعت که پول‌ها به حساب ناصر واریز شده بود هر چه به او زنگ می‌زدم تلفن همراهش خاموش بود و این حالی بود که در مدت ۱۲ روز آشنایی بین آدرس و نشانی از ناصر نداشتم.

شناسایی مرد فریبکار

بدین ترتیب با توجه به حساس بودن پرونده تیمی از ماموران پایگاه یکم پلیس آگاهی تهران به دستور بازپرس پرونده وارد عمل شدند و در گام نخست کارآگاهان با توجه به شگرد متهم به سراغ مجرمان سابقه دار رفتند و خیلی زود یکی از مجرمان سابقه دار و حرفه ای را که به این شیوه دست به کلاهبرداری از زنان می‌زد، شناسایی کردند.

ماموران در ادامه زن جوانی به نام اکرم را که با ناصر در ارتباط بود به شناسایی کردند که این زن نیز گفت ارتباط من با ناصر در حد تلفنی بود و وقتی از من درخواست پول کرد متوجه کلاهبرداری او شدم و به همین خاطر ارتباطم را با او قطع کردم.

تیم پلیسی در ادامه با تحقیقات فنی و علمی